روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹
تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵
www.sharghdaily.ir
شنبه ۹ مهر ۱۴۰۱ • ۴ ربیع‌الاول ۱۴۴۴ • ۱ اکتبر ۲۰۲۲ • سال بیستم • شماره ۴۳۸۴ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۱:۵۴ • اذان مغرب ۱۸:۰۷
اذان صبح فردا ۴:۳۶ • طلوع آفتاب ۶:۰۰

روزنامه شرق

• پیکر دوست و همکار خوبمان آرش عاشوری‌نیا، عکاس خبری، صبح جمعه ۸ مهر در قطعه هنرمندان بهشت زهرا به خاک سپرده شد.
عکس: امیرعباس قاسمی/ میزان

دیالوگ روز

بتمن - مت ریوز- ۲۰۲۲

بتمن (رابرت پتینسون): زخم‌های ما می‌توانند ما را از بین ببرند،
حتی پس از بهبود زخم‌های فیزیکی.
اما اگر از آنها جان سالم به در ببریم، می‌توانند ما را متحول کنند.
آنها می‌توانند به ما قدرت تحمل بدهند.

یادنامه

ذکر آرش

علی‌اصغر سیدآبادی

چون ذکر نیکان کنی، میغی سپید برآید و عشق ببارد
ابوالحسن خرقانی

ذکر آرش عاشوری‌نیا، مرور خاطره‌های جمعی ماست. او با دوربینش تاریخ دوره ما را نوشته است. تاریخ اجتماعی ما را، تاریخ زندگی روزمره ما را، تاریخ رنج‌های بسیار و شادی‌های اندک ما را، تاریخ امیدهای کوتاه و ناامیدی‌های بلند ما را، تاریخ امیدهای ما را. تاریخ آرزوهای پرپرشده ما را، تاریخ سرخوشی‌های ناتمام ما را، تاریخ به آب و آتش زدن‌های ما را، تاریخ رؤیاهای ناتمام زنان نسل ما را. در سال‌های آینده هرکس بخواهد روایتی منصفانه از دوره ما بنویسد، یکی از بهترین منابعش عکس‌های اوست از خیابان‌های شهر، از خانه‌ها، از چهره‌های محبوب نسل ما، از خنده‌ها و امیدهایشان، از خشم و قهرشان، از بهت و سرگردانی‌شان. راستی او از چهره‌های غیرمحبوب دوره ما هم عکسی گرفته است؟ چرا یادم نمی‌آید؟

او فقط عکاس نبود، یکی از ما بود که ما را روایت می‌کرد و روایت کرد. چنان روایت کرد که آیندگان وقتی قضاوت‌مان می‌کنند، وقتی درباره آرزوهای بلند و دست‌های کوتاه ما قضاوت می‌کنند، دیوارها و بتون‌ها و دست‌اندازها را هم ببینند. روبه‌روی ما را از چشم ما نگاه کنند که آرش چشم ما بود، نه‌فقط چشم ما بلکه هوش و عاطفه و اندیشه ما. او فقط عکاس نبود که برای گرفتن عکسی درخشان کمین کند. او باید لحظه‌ای را برمی‌گزید و برمی‌کشید که نماینده روزی، هفته‌ای، ماهی، دوره‌ای باشد. او از بیرون به ما خیره نمی‌شد تا شکارمان کند. او یکی از ما بود، یکی مثل خود ما، حامل آرزوها و امیدهای ما، شکست‌ها و حسرت‌های ما. عکس‌های او کنار هم یک رمان سیاسی و اجتماعی است، روایت دارد. ساختار دارد، انسجام دارد. فضاسازی دارد، کشمکش دارد، فراز و فرود دارد. شخصیت دارد. شخصیت‌هایش را می‌شناسیم، وقتی سربلند ایستاده‌اند و وقتی ناتوان‌اند. رمانی که او با عکس‌هایش نوشته است، روایت زندگی یک نسل است، نسلی که ماییم. روایت فرازها و فرودها و فرودها و فرودها و کوشش‌های‌مان برای دوباره برخاستن و دوباره افتادن. از اولین عکس‌هایش تا همین عکس‌های آخرش، جزئیات یک رمان شگفت‌انگیزند که شخصیت‌هایش ماییم که گاهی دل به قهرمانانی بسته‌ایم و گاهی بریده‌ایم.

یکی از بهترین دوره‌های کاری من با آرش بود. برای گفت‌وگو به دیدار مهم‌ترین چهره‌های فکری و فرهنگی ایران می‌رفتیم. او عکاسی نبود که اول یا وسط یا در بهترین حالت آخر گفت‌وگو از راه برسد و عکس‌هایش را بگیرد و برود. او بخشی از گفت‌وگو بود. با هم می‌رفتیم و با هم برمی‌گشتیم و در راه برگشت درباره موضوع گفت‌وگو حرف می‌زدیم. در تمام گفت‌وگو همچنان که گوش و هوشش به گفت‌وگو بود، چشمش به لحظه‌ای بود که برایمان برگزیند. او عکس نمی‌گرفت. او دم‌های زیبا را برایمان دستچین می‌کرد، برمی‌گزید. قشنگ‌ترین خنده‌ها را، عجیب‌ترین بهت‌ها را، رازآلودترین چشم‌ها را، اشک‌ها را، غم‌ها را، در عکس‌های او آدم‌ها چقدر عمیق و رازآلودند، چقدر تفسیرپذیرند، چقدر به ما امکان می‌دهند که در بهت و غم و شادی و خنده‌شان شریک شویم و در آن دم غوطه‌ور شویم. گفته بود که این گفت‌وگوها را دوست دارد و به چشم کار نگاه نمی‌کند؛ اما آخرین بار که او را دیدم، نمی‌دانم چند ماه پیش بود. در همین دوره کرونا بود. صحبت از خراسان شد و دیدم خراسان و موسیقی مقامی خراسان را می‌شناسد. برایم عجیب بود و بیشتر عجیب شد، وقتی فهمیدم که برای یک پروژه کاری درباره زعفران، که می‌توانست در سفری به یکی از شهرهای خراسان عکاسی کند و برگردد و پولش را بگیرد، درباره خراسان خوانده است و بعد به موسیقی مقامی خراسان رسیده است که در شهرهایی از خراسان که زعفران می‌کارند، صدایش بلند است و رسیده است به ابراهیم شریف‌زاده که این شعر مولوی با صدایش زبان حال ماست:

پوشیده چون جان می‌روی اندر میان جان من/ سرو خرامان منی، ای رونق بستان من/ چون می‌روی بی من مرو، ای جان جان بی تن مرو/ وز چشم من بیرون مشو ای شعله تابان من

• • •

ای جان پیش از جان‌ها، وی کان پیش از کان‌ها/ ای آن پیش از آن‌ها، ای آن من ای آن من/ منزلگه ما خاک نی، گر تن بریزد باک نی/ اندیشه‌ام افلاک نی، ای وصل تو کیوان من/ مر اهل کشتی را لحد، در بحر باشد تا ابد/ در آب حیوان مرگ کو، ای بحر من عمان من

چو مرغ شب خواندی و رفتی

بدرقه آرش عاشوری‌نیا در قطعه هنرمندان

«سلام آرش، مرگ اصلا به تو نمی‌آد» این جمله‌ای بود که روشن نوروزی از عکاسان و دوستان آرش عاشوری‌نیا در مراسم به خاکسپاری این عکاس جوان و شناخته‌شده بیان کرد تا واقعیتی بزرگ را یادآوری کند. بسیاری از کسانی که با این عکاس شناخته‌شده آشنایی داشتند، بر همین نکته تأکید داشتند و باور این هجران و مرگ برایشان بسیار سخت بود. عاشوری‌نیا تنها ۴۲ سال داشت که بر اثر یک حادثه درگذشت. او را با پرتره‌هایش از چهره‌های شناخته‌شده فرهنگ و اندیشه مانند ابتهاج، شجریان، میرحسین موسوی و... می‌شناسیم اما شاید این تنها بخشی از فعالیت‌های ماندگار او در زمینه عکاسی در ایران معاصر بود. عاشوری‌نیا هرچند عکاسی را در سال ۱۳۷۹ با عکاسی صنعتی آغاز کرد اما جوان بود و عاشق حرفه‌اش و در آن روزها که اوج وبلاگ‌نویسی بود فتوبلاگ «کسوف» را راه‌اندازی کرد، از دست‌اندرکاران مجله کاپوچینو بود و در سایت عکاسی حضور مستمر داشت. آموزش و سخن‌گفتن از عکاسی را دوست داشت و معلم بسیاری بود، بدون آنکه ژست برتری بر آنان بگیرد. کسانی که برای خاکسپاری او دیروز در قطعه هنرمندان حضور داشتند به‌سختی سخن می‌گفتند اما سعی کردند وجوه مختلف فعالیت‌های او را بیان کنند. سعید شریعتی از روزنامه‌نگاران قدیمی درباره او گفت: «آرش قلب ما بود، در بدترین روزها دست من را گرفت، در روزهای تاریک زندگی همراهم بود و به من یاد داد عکاسی یعنی ثبت نور. زیستنش هنر بود و هنرش آموزش بود. شاید همه ما از رفتن او ناراحت باشیم اما می‌دانم آرش زندگی کرد، بهترین زندگی را کرد و آرش شاد زندگی‌کردن را به ما یاد داد و حرکت و زندگی را در اوج همه تاریکی‌ها به ما نشان داد».

«علی‌اصغر سیدآبادی» از دیگر روزنامه‌نگارهایی بود که با بغض بسیار و به‌سختی با اشاره به شرایط سخت این روزها درباره وجهی دیگر از فعالیت‌های آرش عاشوری‌نیا سخن گفت. او به پرتره‌هایی که عاشوری‌نیا گرفته بود اشاره کرد و همچنین یادآوری کرد که عکس‌های آرش عاشوری‌نیا، تاریخ معاصر ما مردم عادی است، مردمی با تمام شکست‌ها، خواستن‌ها و نرسیدن‌ها و دیوارهای بتونی که سعی کردند از آن عبور کنند و همچنین اشاره کرد که آرش هیچ‌گاه در حرفه‌اش کم نمی‌گذاشت.

حمید ابک، روزنامه‌نگار، از یک منظر دیگر به فعالیت‌های این عکاس پرداخت و گفت: «من معتقدم او علاوه بر اینکه عکاس برجسته‌ای بود و کنشگر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بود، شهروند خوبی هم بود. در این وانفسا و در این روزهای تلخ برای یکی از بهترین آدم‌ها این اتفاق می‌افتد». او به یکی از خاطراتش با عاشوری‌نیا اشاره کرد که در یکی از رویدادهای تلخ این جمله «هوشنگ گلشیری» یعنی «آن‌قدر عزا بر سرمان ریخته‌اند که فرصت عزاداری نداریم» را گفته و جواب شنیده است: «یعنی ممکن است این جمله در تاریخ سیاسی معاصرمان به فراموشی سپرده شود».

شرمین نادری، امید نعمتی و داریوش آذر از دیگر کسانی بودند که کوتاه سخن گفتند. امید نعمتی از خوانندگان گروه پالت به‌سختی قطعه کوتاه «چو مرغ شب خواندی و رفتی» را خواند که تأثر حاضران را به همراه داشت و داریوش آذر نیز شعری با این عنوان خواند «راه درازی است آسمان بی‌ستاره و...». مهدی قاسمی به نمایندگی از انجمن صنفی عکاسان نیز سعی کرد در سخنانی بتواند به جایگاه و تأثیرگذاری عاشوری‌نیا اشاره کند اما به‌سختی سخن می‌گفت. او اشاره کرد که «هرجایی که دوربین نباید بود، یا عکاس نباید می‌رفت یا به هر نحوی سعی می‌شد چیزی دیده نشود، بعدا معلوم می‌شد آرش آنجا بود. عکس‌هایش را می‌شد دید، نیاز نبود که اسمش باشد عکس‌هایش شناسنامه داشت». این عکاس خبری گفت که ما هنوز به او نیاز داشتیم، به ثبت اتفاقات سیاسی و تاریخی نیاز داشتیم».

علی دهقان، سردبیر روزنامه شرق نیز به این موضوع اشاره کرد که طاقت دیدن این فراق را نداشت، طاقت دیدن پدر آرش را در این شرایط نداشت و گفت: «آرش پر از زندگی بود، آرش حوصله زندگی را داشت، آرش از نسل روزنامه‌نگارانی بود که در سختی‌ها خودش را ساخت و جلو آمد و تبدیل شد به یک خاطره» او به این شعر «بعد از تو در سایه هیچ درختی نخواهد ماند» از بیژن نجدی نیز اشاره کرد. «رضا خواجه‌نوری» نیز از طرف همه رفقایش صحبت کرد. از اینکه آرش چگونه همراه و همدل دوستان و رفقایش در لحظات سختی و تلخی بوده و چگونه حس‌وحال خوبش را به دیگری منتقل می‌کرد.

علیرضا نیک‌نژاد، مدیر سایت عکاسی که آرش عاشوری‌نیا در طول دهه‌های ۸۰ و ۹۰ در این مجموعه فعالیت می‌کرد با گریه و بغض از فعالیت‌های او یاد کرد. اما سخنان همسر و پدر عاشوری‌نیا نیز تأثیر حاضران را به همراه داشت. همسرش از پنج سال زندگی عاشقانه‌ای که داشتند، گفت و اینکه چقدر آرش عاشوری‌نیا به زنان و مسائل‌شان اهمیت می‌داد و برای تلاش‌های زنان در طول این سال‌ها احترام زیادی قائل بود و با آنان همراهی می‌کرد. پدر «آرش عاشوری‌نیا» نیز که خود جزء عکاسان حرفه‌ای است گفت که با همه سختی می‌خواهد محکم باشد و از این گفت که در ۱۲، ۱۳ سالگی آموزش عکاسی به او را آغاز کرده و چقدر زود جای معلم و شاگرد عوض شده است. پدرش به این نکته اشاره کرد که یک بار از او پرسیده بود داشته‌های اقتصادی‌ات چیست و آرش گفته بود داشته‌های من اقتصادی نیست اول من زندگی کردم و دوم دوستانم». پدرش با اشاره به جمع زیاد حاضران گفت حالا می‌بینم که چقدر راست گفته است. او سپس از حاضران خواست اگر می‌توانند دست بزنند. حاضران به یاد آرش و با گریه و شیون به طور ممتد برای او دست زدند. برخی با اندوه می‌گفتند که کاش در زمانی که او زنده بود برایش بزرگداشتی گرفته می‌شد و از کارهایش قدردانی می‌شد. این تصور که او جوان است هیچ‌گاه این فرصت را فراهم نکرد تا از او که اتفاقا خلاقانه چه در خیابان چه در خلوت انسان‌ها به ثبت لحظه‌ها می‌پرداخت، بزرگداشتی برایش برگزار شود. درحالی‌که او کارنامه درخشانی داشت، برنده جایزه فتوبلاگیز ۲۰۰۵ و دارنده جایزه ویژه خبرنگاران بدون مرز ۲۰۰۶ نیز بود. دو نمایشگاه عکس در تهران و دو نمایشگاه عکس دیگر در لندن و کلن از فعالیت‌های نمایشگاهی او بود. در نشریات متعدد از یاس نو، نوروز، اقبال، بهار و... فعالیت داشت و در دور جدید انتشار ماهنامه زنان امروز، دبیر عکس این نشریه بود.

شجاعت و شرافت و عشق به موسیقی از ویژگی‌ها و خصوصیات این عکاس مهم بود که در مراسم خاکسپاری‌اش از آنها یاد شد. عکس‌های آرش عاشوری‌نیا ثبت‌کننده تمام اتفاقاتی است که طی این دو دهه در جامعه ما رخ داده و با مرور آنها می‌توان دید روزگار ایران چگونه بوده است. یاد و نامش مانا!

جواهر عکاسی

احمد پوری

آرش عاشوری‌نیا درمیان ما نیست. سال‌هاست با او آشنا بودم. همیشه او را به خاطر دقت، ذوق و مسئولیت کاری، ستوده بودم. او عکاسی بود که در قالب معمولی عکاسی برای نشریات نمی‌گنجید. ذهن جست‌وجوگر او عرصه‌هایی را می‌پیمود که او را از چارچوب معمولی و متعارف‌بودن جدا می‌کرد. او عکاسی هنرمند و متعهد بود. همیشه در بزنگاه‌های اجتماعی برای ثبت هنرمندانه رویدادها حاضر بود. یادم نمی‌رود عکاسی بی‌نظیر او از صحنه‌های اعتراض در میدان هفت‌تیر را که با چه مشقتی توانسته بود جای مرتفعی گیر بیاورد و عکس‌های بی‌نظیری بگیرد و با چه هیجانی آن را برایم تعریف کرد.

اکنون آرش در میان ما نیست و چه اندوهبار است این. شکی ندارم کشور ما یکی از جواهرات عکاسی خود را از دست داد.

زمین‌خوانی

چرا سد اکباتان خشک شد؟

مهدی زارع

دوم شهریور ۱۴۰۱ معاون شرکت مدیریت منابع آب ایران از خروج سد اکباتان همدان از مدار آب‌رسانی به دنبال پایان حجم ذخیره آب و خشکی آن در پایان هفته نخست شهریور خبر داد. او گفت ورودی سد اکباتان صفر شده و اکنون ۴۵۰ لیتر در ثانیه آب از این سد برداشت و از طریق تصفیه‌خانه اکباتان وارد شبکه آب‌رسانی شهر همدان می‌شود. کدورت آب سد اکباتان نسبت به گذشته ۱۰ برابر شده که این موضوع مشکلاتی را در زمینه شست‌وشوی فیلترهای تصفیه‌خانه ایجاد کرده است. ذخیره آب این سد در شهریور سال ۱۴۰۱ تقریبا به پایان رسید، به‌گونه‌ای که ساکنان شهر همدان بیش از سه هفته قطعی آب کامل در بیشتر ساعات روز را تجربه کردند و تانکرهای آب‌رسانی به محلات شهر آب‌رسانی می‌کردند.

۹ سال قبل در پنجم آبان ۱۳۹۲ نیز خبری منتشر شد مبنی بر اینکه سد اکباتان همدان به علت کمبود بارش به‌صورت تدریجی روبه خشک‌شدن می‌رود و قسمت اعظم آن کاملا خشک شده است. سد اکباتان در اواخر دهه ۳۰ شمسی ساخته شد. ۲۸ آبان ۱۳۳۸ بتن‌ریزی سد اکباتان آغاز شد. این سد روی رودخانه یلفان در ۱۱ کیلومتری جنوب شرقی همدان ساخته شد و طراحی شده بود تا سالانه دو میلیون و ۵۰۰ هزار کیلووات برق تولید کند. این سد از پنج کیلومتری جاده همدان به ملایر منشعب شده و راه دسترسی به آن به سمت روستای تفریجان و یلفان است و روی رود آبشینه، پایین‌تر از محل تلاقی رودخانه‌های یلفان و رود ابرو احداث شده است. ارتفاع سد در زمان ساخت ۵۴ متر (از پی) بوده و پس از اتمام طرح افزایش ارتفاع، هم‌اکنون ارتفاع سد اکباتان به ۷۹ متر می‌رسد. گنجایش فعلی مخزن هم ۳۶ میلیون مترمکعب است. البته اکنون و پس از سه سال خشک‌سالی شدید، منابع آب جاری خشک شده یا بیش از حد با کمبود مواجه شده و سطح آب به‌شدت پایین آمد، به نحوی که اعلام شد مخزن سد اکباتان کاملا خشک شده است. ولی سد اکباتان چرا خشک شد؟

منطقه‌های با شدت بالای خشک‌سالی از کمبود شدید سطح آب زیرزمینی رنج می‌برند. تغییر اقلیم نیز می‌تواند بر کیفیت و کمیت منابع آب سطحی در رودخانه‌های خاص اثر بگذارد. نوسان جنوبی ال‌نینو (ENSO) اثر قابل توجهی بر تغییرات اقلیمی و هیدرولوژیک دارد و اثرش بر تغییرات دبی رودخانه‌ها بیشتر از اثر خشک‌سالی بوده است. بررسی الگوی بارندگی در دهه‌های ۶۰ تا ۸۰ شمسی نوسانات زیاد بارندگی را در منطقه جبال و پیرامون همدان نشان می‌دهد. پیامد کاهش بی‌رویه منابع آب زیرزمینی ایجاد حدود ۱۹ فروچاله در دشت‌های همدان است. در ۶۰ سال گذشته حدود ۳۲۰ روستا خالی از سکنه شده و آب آشامیدنی ۱۰۰ روستا با تانکر تأمین شده است. حفر چاه‌های غیرمجاز، بهره‌برداری بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی که با تغذیه معمول از بارندگی قابل جبران نیست، بهره‌برداری بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی توسط نیروگاه‌ها (به‌ویژه نیروگاه شهید مفتح همدان)، توزیع نامطلوب مکانی و زمانی بارندگی‌ها و نبود روش‌های نوین آبیاری، عامل‌های مهم خشک‌سالی اخیر در همدان و البته خشک‌شدن سد اکباتان است. تغییرات اقلیمی در منطقه با کاهش محصول و برهم‌زدن تعادل آب زیرزمینی اثرهای منفی بر بخش کشاورزی گذاشته است. در خوش‌بینانه‌ترین سناریو برای ۵۰ سال پیش‌رو، چنانچه میزان بارندگی و سطح آب زیرزمینی کمتر از ۲۰ درصد کاهش پیدا کند و میانگین دما کمتر از ۲۰ درصد افزایش یابد، با افزایش ارزش اقتصادی آب مواجه می‌شویم، ارزش افزوده (درآمد خالص) محصولات کشاورزی حدود ۲۰ درصد کاهش می‌یابد که نشان‌دهنده تشدید بحران کم‌آبی و رکود کشاورزی در دهه‌های پیش‌رو است. آبیاری بهینه در تولید محصولات پرمصرف آب و همچنین بهبود فناوری‌های آبیاری راه‌حل‌های بالقوه‌ای برای مقابله با بحران تغییرات اقلیمی در سال‌های آینده خواهد بود. بااین‌حال منابع طبیعی آب افزایش نمی‌یابند و این مسئله چالش مهم کشاورزی در آینده همدان و البته همه ایران است.

یادنامه

عکاس نسخه زیباتر آدم‌ها

پوریا عالمی

خلاصه خبر این است: آرش عاشوری‌نیا - عکاس - متولد ۱۳۵۹ در تهران ۶ مهر ۱۴۰۱ از دنیا رفت.

شانس من بود که دوستی طولانی و گاه پررنگ و گاه کم‌رنگ با او داشتم. دوستی‌ای که بخشی‌اش در کار شکل می‌گرفت و بخشی بیرون از کار. با همین نگاه می‌خواستم از توانایی آرش در عکاسی، از علاقه‌اش به نظریه‌ها و تئوری‌ها و در نهایت تئوریزه‌کردن هر چیزی که می‌گفت یا هر کاری که می‌کرد، از بحث دنباله‌دارش بر سر این موضوع به‌نظر بدیهی که «عکس چیست» و عکاس تا چه حد مختار به مداخله در عکس است، از اهمیت عکس‌های «اجتماعی»اش که امروز دیگر بسیاری از آنان «تاریخی» محسوب می‌شوند، از تعدادی از عکس‌هایش که شاید بتوان گفت «جریان‌ساز» و به‌نوعی «تاریخ‌ساز»، بنویسم اما نوشتن بدیهیات به نظرم آمد.

راستش دیروز در میهمانی و دورهمی خاکسپاری‌اش (عجیب‌ترین شکلی که می‌شد دوست‌هایش را دور هم جمع کند و چقدر عاشق این کار بود) چیزی فراتر از هویت شغلی یا هویت اجتماعی‌اش وجود داشت.

وقتی دیروز آن‌همه آدم آمده بودند تا با تن جوان ورزیده ۴۲ساله‌اش خداحافظی کنند، مدام به این فکر می‌کردم که چطور می‌شود با جمع‌های مختلف دوست بود و با آدم‌های متفاوت نزدیک بود و با طرز فکرهای گوناگون حشر و نشر کرد، و کماکان «محبوب» بود؟

دیروز جمع عکاس‌ها، جمع روزنامه‌نگاران، جمع بلاگرها، جمع نویسنده‌ها، جمع مترجم‌ها، جمع معمارها، جمع مشتریان عکس‌های صنعتی‌اش، جمع سفر بروها و کمپرها، جمع سیاسی‌ها، جمع خواننده‌ها، جمع نوازنده‌ها، جمع توییتری‌ها، جمع پدر و مادرش، جمع فعالان حقوق زنان و جمع دوستان دیگرش لابد از جمع‌ها و جمعیت‌های مختلف، دور هم جمع بود.

همه شوکه از مرگ یکباره‌اش در خانه؛ نه در خیابان، (و انگار طبیعی بود که آرش که عکاس موقعیت‌های تلخ خیابان بود در این سال‌ها، در خیابان مرده باشد).

همه شوکه چون با تن سالم و جوانی که داشت و اندامی که شنای زیاد ورزیده‌اش کرده بود مرگ طبیعی، برایش غیرطبیعی می‌نمود.

همه شوکه اما همه با او «دوست»، همه با او «صمیمی» و همه با یک جمله تقریبا ثابت بر زبان: با آرش کیف کرده بودند، با آرش زندگی کرده بودند؛ چه در معاشرت و چه در کار.

از خودم می‌پرسیدم یعنی این آدم دشمنی نداشت؟ یعنی سر کسی را کلاه نگذاشته بود؟ زیرآب کسی را نزده بود؟ یعنی بد کسی را نخواسته بود و بدخواه نداشت؟

و چطور در عمر کوتاه و این همه گرفتاری که داشت، بلد بود رابطه با این همه آدم را مدیریت کند؟ چطور به همه زنگ می‌زده؟ تعداد زیادی آدم را علاوه بر کار، در خارج از محیط کار می‌دیده؟ و چطور رابطه‌ها و آدم‌هایش را «زنده» نگه می‌داشته در سراسر دنیا؟

انگار «باغچه» تاریخی‌شان فرودگاه بین‌المللی تمام‌عیاری بوده که صدها هواپیما در لحظه در آن می‌نشسته‌اند و برمی‌خاسته‌اند، به سلامت و با لبخند و دل خوش.

بعد فکر کردم دنیای خودم شبیه همین فرودگاه مهرآباد فکسنی است که با همین چند پرواز محدود و معدودی که دارد هر چند وقت یک بار یک سانحه هوایی در آن پیش می‌آید.

آرش عکاس خیلی خوبی بود که «جامعه» برایش ادا نبود و چه خوب که آخرین‌بار اسمش با عکس‌های خیابانی‌اش شنیده شد، با عکس‌های اجتماعی‌اش.

آرش عاشوری‌نیا زنده بود، عاشق زندگی و عاشق سفر و عاشق موسیقی و عاشق غذا و عاشق آدم‌ها. و وقتی به عکس‌برداشتن از آدم‌ها می‌رسید عکس «زیباترین نسخه هر کسی را» برمی‌داشت. عکس‌هایی که می‌شد عاشق آدم توی عکس‌هایش شد. و کاش همه آدم‌ها همان نسخه زیباتر خودشان بودند که آرش از پشت لنز دوربینش عکس‌شان را برمی‌داشت.